

واکاوی ثبات و همگرایی در اوراسیا و چالشهای پیش رو با تاکید بر نقش و فعالیت گروههای تکفیری و سلفی

حسن کامران^۱ و رضا التیامی نیا^۲

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۲/۸، تاریخ تایید: ۱۳۹۲/۵/۱۲

چکیده

منطقه آسیای مرکزی و اوکراین به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و دارا بودن ذخایر انرژی برای قدرتهای بین‌المللی از جمله امریکا، قدرتهای اروپایی، روسیه و چین اهمیت خاصی دارد. رقابت بازیگران مختلف منطقه‌ای و فرمانطقه برای نفوذ هرچه بیشتر در این منطقه و نیز چالشهای متعدد زیست محیطی، امنیتی و اقتصادی باعث شد تا آسیای مرکزی و اوکراین به یکی از مناطق بسیار حساس جهانی و نیز عرصه کشمکش‌های داخلی و بحران‌های متعدد تبدیل شود. این منطقه همواره صحنه نفوذ و منازعات قدرت‌های بزرگ عرصه بین‌الملل بوده و حضور بازیگران فرمانطقه‌ای و عدم ثبات در این منطقه می‌تواند بر امنیت و منافع کشورهای ایران، آسیای مرکزی و روسیه نیز تاثیر بگذارد. سوال مهم پژوهش حاضر، این است عوامل و موانع مهم همگرایی موثر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز کدامند؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که مهمترین این دلایل را باید در دو دسته از موانع داخلی یا منطقه‌ای و خارجی یا فرمانطقه‌ای جستجو کرد. عواملی که در کنار یکدیگر مانع آن شده‌اند کشورهای این منطقه حساس نتوانند با یکدیگر همکاری موثری داشته باشند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد روندهایی مانند شیوه‌های اقتدارگرایانه حکمرانی، حمایت‌های عربستان سعودی از ترویج وهابی‌گری، رشد معنادار تحرکات تروریستی و افراطی، موقعیت ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی در کنار حضور چند هزار نفری تندروهای منطقه در سوریه، دارا بودن منابع غنی نفت و گاز، حکومت اقلیت حاکم بر اکثریت، عدم آگاهی لازم مردم از اسلام واقعی، محدود کردن اسلام به علمای دولتی، نفوذ و حضور عناصر سلفی در روسیه و تاثیر شگرف آنان بر مهاجرین کاری، فقر و محدودیت‌های شدید زندگی و بسیاری مشکلات بزرگ و کوچک دیگر از جمله مهمترین فرضیه‌های قطعی بودن محوریت بحران در اوراسیا تلقی می‌گردد. این پژوهش در صدد تبیین عوامل و موانع همگرایی کشورهای آسیای مرکزی و نیز پرداختن به عواملی است که صلح و ثبات منطقه آسیای مرکزی و پیرامون آن و نیز اوکراین را تهدید می‌کند.

کلیدواژگان: اوراسیا، آسیای مرکزی، روسیه، ژئوپلیتیک، همگرایی.

۱. دانشیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

۲. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه یاسوج

بیان مسئله

به نظر می‌رسد پیوندهای نظامی، اقتصادی و سیاسی عصر شوروی در آسیای مرکزی از هم گسسته است. منطقه آسیای مرکزی به پنج جمهوری در زمان استالین تقسیم شده بود و این پتانسیل تنشهای بین‌المللی و بی‌اعتمادی را به‌رغم ریشه، مذهب و فرهنگ ملی مشترک ایجاد کرد. چنین تنشهایی به علت وجود مناقشات سرزمینی متعدد، رقابت برای کنترل منابع طبیعی خصوصاً کنترل سیستمهای مدیریت آب، برخوردهای مرزی، رقابت سیاسی تجاری خصوصاً در زمینه تجارت و پرداختها شکل گرفتند. کشورهای آسیای مرکزی به دنبال ایجاد روابط دوجانبه و مفید با همه کشورها بوده‌اند تا از این طریق کمک و همکاری لازم را برای خلق یک آسیای مرکزی با ثبات و به لحاظ اقتصادی شکوهمند را بدست آورند. این کشورها دارای ریشه‌های عمیق تاریخی، فرهنگی و مذهبی هستند که به آنها وحدت می‌بخشد و مبنایی برای همکاری نزدیک منطقه‌ای فراهم آورده است. منطقه از پتانسیلهای عالی و چشم‌انداز خوبی برای همکاری و یکپارچگی برخوردار است. یکپارچگی و همگرایی اهمیت بزرگی برای آینده منطقه دارد. باید یک فرایند تکاملی باشد و مبتنی بر حسن نیت اعضا و تحقق بخشیدن به مزایا و نیاز به خلق یک ائتلاف اقتصادی است. مزایای خلق چنین ائتلاف اقتصادی عبارتند از: منطقه قادر خواهد بود منابع معدنی، کشاورزی و انرژی لازم را برای ساکنان خود بدون واردات این منابع از بیرون منطقه تامین کند. پتانسیل قدرتمند صادراتی ایجاد می‌شود. موقعیت ژئوپلیتیکی مناسب یعنی قرار گرفتن بین اروپا و روسیه و چین، آسیای جنوب شرق، هند و پاکستان و کشورهای خاورمیانه سبب شکوفایی منطقه می‌شود. پتانسیل بالای تولید که البته وابسته به همکاری و سرمایه‌گذاری مشترک برای سازماندهی کالاهای بسیار رقابتی است و افزایش ارزش افزوده سرمایه انسانی به علت نیروی انسان ماهر و باسواد، هزینه‌های پایین نیروی انسانی، امکان استفاده عقلانی از آب و منابع طبیعی و دستیابی به امنیت اکولوژیکی، استفاده از پتانسیل علمی و فناوری بالای منطقه سبب توسعه منطقه می‌شود. موانع مهم همگرایی و حل مشکلات منطقه و یکپارچگی منطقه عبارتند از: تلاش برای بازسازی رادیکال ساختارهای تجاری - تولیدی به ارث رسیده از گذشته، تخریب و نابودی تناسب میان بخشهای پردازش و حفاری، خلق مجتمع‌های تجاری اقتصادی مختلف در مقیاس جهانی، عدم کاهش بیکاری و شبکه‌های تامین اجتماعی کسانی که مشاغل خود را از دست می‌دهند عدم اجرای توافقنامه‌های حاصل شده برای حل مشکلات مهم اکولوژیکی نظیر کوچک شدن و نابودی دریاچه آرال. ناپایداری سیاسی، اختلافات ارضی و مرزی و

درگیرهای داخلی (kasymova,2014,1-6). منطقه آسیای مرکزی و قفقاز پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی و همجواری با کشورهای مهمی چون روسیه، چین و ایران و مناطق بحرانی چون افغانستان، منابع عظیم انرژی، چالشهای امنیتی مانند تروریسم، بنیادگرایی و مواد مخدر، از جمله مناطقی به شمار می‌رود که در کانون توجه غرب به خصوص امریکا قرار گرفت و واشنگتن و ناتو کوشیدند تا به صورت‌های مختلف از جمله اعطای کمکهای مالی و نظامی، گسترش فعالیتهای ناتو، احداث پایگاههای نظامی، حمایت از جریان انقلابهای رنگی و غیره، دامنه نفوذ خود را در منطقه گسترش دهد. رویکرد امریکا در آسیای مرکزی و قفقاز در نیمه اول دهه قرن جدید تحت‌تاثیر سلطه نومحافظه‌کاران بر سیاست خارجی امریکا، شکلی تجدیدنظرطلبانه و انقلابی به خود گرفت به این معنا با مطرح کردن بحث خاورمیانه بزرگتر، رهبران امریکا به ایجاد برخی تحولات اساسی در ساختار قدرت کشورهای منطقه تمایل نشان دادند. در سالهای اخیر سیاست خارجی امریکا نسبت به آسیای مرکزی عمدتاً تابعی از سیاست این کشور در قبال افغانستان است (واعظی، ۱۳۹۲: ۳-۴).

صادرات منابع انرژی کشورهای آسیای مرکزی به بازارهای هدف، به دلیل ضعف زیرساخت‌های کشورهای منطقه مانند خطوط لوله‌های انتقال انرژی، مشکلات حقوقی، موانع گمرکی و آشفتگی سیاسی بر سر راه صادرات انرژی با موانع جدی روبه‌رو است (صادقی، ۱۳۹۲: ۱). در حالی که فرایند دموکراسی‌سازی در بسیاری از کشورها تجربه شده است، اما هنوز در آسیای مرکزی از توسعه این فرایند اثری نیست. مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که به‌رغم اینکه خیلی‌ها اعتقاد داشتند استقلال کشورهای آسیای مرکزی منجر به دموکراتیزه شدن آنها می‌شود، اما آنچه در این کشورها به وقوع پیوست، شکل‌گیری دولت ملت‌های به شدت متمرکز و تمامیت طلب و استبدادی است. جامعه در این کشورها ضعیف و از هم گسیخته و ساختارهای اقتصادی عقب افتاده است. کشورهای آسیای مرکزی با چالش گذار اقتصادی واجتماعی سریع و ایجاد یک نظم جدید دسته و پنجه نرم می‌کنند. اولویت مهم این کشورها پس از شوروی جلوگیری از برخوردهای قومی و اجتماعی به جای مدیریت دموکراتیک مسائل و مدیریت زیست محیطی است و از بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی رنج می‌برند (Parviz amineh,2013.1-16).

چارچوب نظری پژوهش

ژئوپلیتیک از شاخه‌های علم جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل است و عبارتند از روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنشهای ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر. ژئوپلیتیک اموری چون ساختار و کارکرد قدرت، نزاع، همگرایی و واگرایی، حوزه نفوذ، رقابت، تصمیم‌گیری، بحران، کنترل سلطه نفوذ، صلح و همکاری، منابع و محیط زیست، فضا، منافع ملی، قدرت ملی، امنیت و ثبات ملی، وحدت ملی، توسعه و رفاه، محلی‌گرایی و جهان‌گرایی و نظایر آن را دربر می‌گیرد. در این میان، یکی از مباحث پراهمیت در عرصه مطالعات ژئوپلیتیکی، مباحث مرتبط با ژئوپلیتیک در عصر پس از شوروی است. در دوره جنگ سرد، رویدادها و حوادث جهان با نظام دو قطبی کنترل می‌شد، در حالی‌که با فروپاشی نظام مزبور و فقدان نظام جدید، جهان در شرایط بحران و اغتشاش قرار گرفت. قدرتهای درجه یک و دو جهان به فکر حفظ سلطه خود بر جهان با قلمروهای ژئوپلیتیک خود و بازداشتن رقبا بودند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۸-۵۰). به اندیشه‌های ژئوپلیتیکی دوره گذار، ژئوپلیتیک پسانوگرا گفته می‌شود. این اندیشه‌ها ماهیتی چندبعدی دارند و هریک بر موضوعی تکیه می‌کنند و سعی دارند با تاکید بر آن به تبیین حوادث سیاسی جهان بپردازند. از جمله نظریه‌های دوره پسانوگرایی ژئوپلیتیک نظریه نظم تک‌قطبی - چندقطبی ساموئل هانتینگتون است. هانتینگتون می‌گوید یک ابرقدرت با قدرت قابل توجهی به همراه بسیاری از قدرتهای جزئی می‌باشد. ابرقدرت به‌طور موثری می‌تواند مسائل مهم بین‌المللی را به تنهایی حل و فصل کند و هیچ ترکیبی از کشورهای دیگر قدرت جلوگیری از این کار را ندارند. اما در سیستم چندقطبی، قدرتهای عمده از قدرت قابل مقایسه‌ای برخوردارند که همکاری و رقابت با یکدیگر الگوها را شکل می‌دهد. هانتینگتون ایران را از مهمترین قدرتهای منطقه‌ای در جنوب غرب آسیا می‌داند. در رتبه سوم جهانی یا سطح دوم منطقه‌ای، قدرتهای درجه دوم منطقه‌ای قرار دارند که منافع آنها معمولاً با منافع قدرتهای درجه اول منطقه‌ای در تضاد و اصطکاک قرار می‌گیرد. انگلیس با آلمان و فرانسه، اوکراین با روسیه، ژاپن با چین، پاکستان با هند، عربستان با ایران تضاد منافع دارند. لذا روابط کشورها در این سیستم شدیداً رقابت‌آمیز است. امریکا و ناتو به طور آشکار سیستم تک‌قطبی را ترجیح می‌دهند تا بتوانند در آن قدرت مسلط جهانی باشند و مخالف نظام چندقطبی هستند. در مقابل قدرتهای دیگر، نظام

چندقطبی را ترجیح می‌دهند تا بتوانند از منافع و حیات خود دفاع کنند و سیستم تک‌قطبی را برای خود تهدید تلقی می‌کنند. تلاش امریکا برای تحمیل سیستم تک قطبی از طریق تحمیل نظامی‌گیری و جنگ و فشار سیاسی و اقتصادی بر سایر کشورها و مناطق جهان سبب واکنش جدی قدرتها عمده و محور مقاومت و اوراسیاگرایان بر علیه امریکا و ناتو شده است. در این پژوهش سعی می‌شود با استفاده از نظریه هانتینگتون به بررسی نقش بازیگران خارجی در آسیای مرکزی و اوکراین و تحولات ژئوپلیتیکی آن بپردازیم. البته نظریه محرومیت نسبی و آینده‌پژوهی هم می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۷-۱۰) روش پژوهش با توجه به ماهیت تحقیق، علی - تبیینی است.

مواجهه اوراسیاگرایان و آتلانتیک‌گرایان

مکیندر بر این باور بود که جنگهای بزرگ تاریخ (در طی چهار قرن گذشته ما هر صد سال یک جنگ داشته‌ایم) محصول و نتیجه رشد نابرابر کشورهاست و نیز این رشد نابرابر تنها به علت نبوغ و هوش و کار و تلاش برخی ملتها یا کشورها در مقایسه با بقیه ملتها یا کشورها نبوده است بلکه، در سطح کلان، نتیجه توزیع نابرابر فرصتهای راهبردی در سرتاسر جهان زیست ماست. تقسیم‌بندی و تفکیک سرزمینهای خشکی و دریاها و نیز مسیرهای طبیعی منجر به رشد امپراتوری‌ها و در پایان منجر به شکل‌گیری یک امپراتوری واحد جهانی می‌شود. اگر قرار است ما به ایده‌ال‌ها و آرمان‌های خود از اتحادیه ملل که قرار بود مانع جنگ شود تحقق ببخشیم باید این واقعتهای جغرافیایی را به رسمیت بشناسیم و گامهایی را برای مقابله با نفوذ و تأثیر آنها برداریم (هلفورد مکیندر). در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۹، منتقدان در سطح جهان و مردم بسیاری از اروپای شرقی زمانی که شنیدند اوباما اعلام کرد طرح سپر موشکی امریکا در لهستان و جمهوری چک برچیده می‌شود نفس راحتی کشیدند. به نظر می‌رسید که جهان ما به سمت صلح حرکت می‌کند و سوق می‌یابد. کنراد بلک، از این هم فراتر رفت و گفت این حوزه نفوذ جدیدی را برای مسکو در اوراسیا ایجاد خواهد کرد. ما باید با روسیه در سرکوب افراط‌گرایی در جمهوری‌های اتحاد جماهیر سابق شوروی، در آسیای مرکزی و قفقاز همکاری کنیم از جمله با افراط‌گرایان چینی مبارزه کنیم و در شرق نیز با نیمی از اوکراینی‌های روس زبان و بلاروس همکاری کنیم، و بقیه را به مدار ناتو و امریکا وارد نماییم. با این وجود، طرح سپر موشکی از نزدیکی مرزهای روسیه

برداشته نشد. این پروژه نظامی امریکا درست همانطور که در دهه ۱۹۹۰ طراحی شده بود توسعه یافت. نیروی دریای امریکا، اوراسیا را از محورهای دریای سیاه، دریای بالتیک محاصره کردند و در مدیرانه شرقی و نیز از طریق خلیج فارس، دریای چین جنوبی و دریای زرد اوراسیا را مورد تهدید قرار داده‌اند. قطعات یا تکه‌های این صفحه شطرنج برای تدوین یک پروژه ژئواستراتژیکی در حال چیده شدن و آرایش هستند. هدف نهایی این پروژه محاصره‌سازی و کنترل اوراسیا از طریق چکمه‌های ساقه‌بلند یک ماشین نظامی بزرگ است. این پروژه قصد فتح و غلبه بر اوراسیا دارد که روسیه، چین و ایران را مجبور کرده با هم متحد شوند و یک جبهه اورآسیایی واحد را بر علیه امریکا و همپیمانانشان به وجود آورند. هر سه کشور اورآسیایی توسط مجموعه و حلقه‌ای از پایگاههای نظامی مورد محاصره قرار گرفته‌اند. این ائتلاف نظامی مهاجم تحت رهبری امریکا و ناتو می‌باشد و دولت‌های خصم ائتلاف اوراسیا نیز توسط امریکا و ارتش آن تجهیز نظامی و حمایت شده‌اند. جنگ میان گرجستان و روسیه بر سر اوستیای جنوبی و حملات تروریستی که استانهای مرزی ایران را مورد هدف قرار داده‌اند و تنشهای میان کره شمالی و جنوبی، شورش در غرب چین، موجی از انقلابهای به اصطلاح رنگی از لبنان گرفته تا مولداوی و از آسیای مرکزی تا آسیای جنوب شرقی همه بخش یکپارچه این رویارویی و مواجهه ژئوپلیتیکی است. ابعاد ژئوپلیتیکی این فرایند نظامی‌سازی محدود به اوراسیا نیست از امریکای مرکزی و جنوبی تا افریقا، قطب جنوب و اقیانوس هند همه اجزا و مولفه‌های اصلی برای جنگ جهانی سوم هستند که در این نقاط چیده و استقرار یافته‌اند (Nazemroaya, 2013, 1-7). نیات و اهدافی که قدرت سیاسی بعد از روسیه پسا شوروی و بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد دارد، نقش مهمی را بازی می‌کنند. نخبگان روسیه از این تاریخ به بعد دچار فشارهای داخلی و خارجی زیادی شده‌اند و با این سوال مواجه بوده‌اند که آیا تسلیم قدرتهای اروپا و امریکا شوند و همچنین به شریک راهبردی آنها تبدیل شوند یا یک کشور مستقل باقی بمانند. جناح و محافل غرب‌گرا در روسیه و جمهوری‌های سابق شوروی بیشتر فشار می‌آورند تا به سمت غرب بروند. آنها سیاست اروپانگر از جمله یکپارچگی و وحدت با اتحادیه اروپا را پذیرفتند و به سمت سیاست اروپایی متمایل شدند و فشار آوردند. از طرف دیگر، اوراسیاگرایان همکاری راهبردی را با قدرتهای آسیایی و نیز همکاری با اروپا را توأمان در پیش گرفتند. چون آنها می‌دانستند که قرن بعدی قرن پیدایش و ظهور چین به‌عنوان یک ابرقدرت اقتصادی است و منطقه آسیا پاسفیک به مرکز اقتصاد

جهانی و امور بین‌المللی تبدیل خواهد شد. با توسعه ناتو و تحقق این امر که فدراسیون روسیه مورد حمله امریکا قرار گرفته است. وزنه و قدرت در اوراسیا و روسیه به نفع اوراسیاگرایان متمایل شد و آنها دکترین پریماکف را سرلوحه خود قرار دادند. دکترین پریماکف بر چندجانبه‌گرایی جهانی و اوراسیاگرایی تاکید دارد. همانطور که هیچ یک از ما بیرون و فراتر از جغرافیا نیستیم، هیچ یک از ما به‌طور کامل آزاد از نبرد بر سر جغرافیا نیستیم. نبرد بر سر مکان پیچیده و جالب است زیرا آن تنها درباره سربازان و گلوله‌های توپ نیست بلکه، درباره اندیشه‌های ما و درباره باورها و اعتقادات ما و نبرد بر سر تصورات و برداشتهای ماست (ادوارد وادی سعید). اگر چشم‌انداز چین به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی محقق شود در آن صورت، تحقق هر گونه ائتلاف اورآسیایی سخت و قدرتمند متشکل از روسیه، ایران و هند و چین قطعاً منجر به ظهور یک غول یا ابرقدرت اورآسیایی می‌شود. این ابرقدرت، امریکا را پشت‌سر خواهد گذاشت (Nazemroaya, 2013, 1-7). در سال ۱۹۹۶، تصمیم سازان روسیه دریافتند که فدراسیون روسیه به مثابه یک سرزمین یا قلمرو مستعمرهای دیده شده که قرار است بین امریکا و اروپای غربی همانند افریقا تقسیم شود و دریافتند که اروپای غربی و امریکا قصد ندارند که به روسیه به مانند یک شریک برابر نگاه کنند. از آن موقع بود که دکترین پریماکف مطرح و قرب و منزلت والایی پیدا کرد و ضرورت اجرایی شدن یافت. رهبران کرملین در چارچوب این دکترین ابتدا به سمت ایجاد یک ائتلاف بین مسکو، پکن و دهلی نو رفتند و تهران همچنین به‌عنوان عضو چهارم این ائتلاف توسط روسها مدنظر قرار گرفت. پریماکف تاکید خود را بر یک همکاری راهبردی با ایران قرار داد. تهران با توجه به توسعه قدرت و اهمیت ژئواستراتژیکی آن به‌عنوان قدرت منطقه‌ای خاورمیانه و شمال افریقا، سرانجام در چارچوب دکترین پریماکف توسط برنامه‌ریزان سیاست خارجی روسیه و اوراسیاگرایان قرار گرفت. در این راستا یک ائتلاف بین چین و روسیه ایجاد شد اما دهلی نو فاصله خود را با این ائتلاف حفظ کرد و همچنان خود را دور نگه داشت. آنها دغدغه‌ها و نگرانی‌ها و تهدیدات مشترک دارند و آنها را به یک ائتلاف مقاومت جهانی تبدیل کرده است. روسیه، چین و ایران این ائتلاف را در اوراسیا و خاورمیانه رهبری می‌کنند. در امریکای لاتین نیز ونزوئلا و کوبا پرچم مقاومت را بر علیه سلطه ژئوپلیتیکی امریکا برافراشته‌اند. در اوراسیا سازمان پیمان امنیت جمعی و سازمان همکاری شانگهای به سوی ادغام نهایی برای مقابله با ناتو گام برداشته و اقدام می‌کنند. در واقع معادل ناتو در اوراسیا این دو سازمان هستند. در نیم کره غربی نیز بلوک بولیواری به رهبری

ونزوئلا و کوبا علیه غرب و امریکا ایستاده‌اند و قد برافراشته‌اند (Nazemroaya, 2013, 1-7).

به‌رغم نواحی مختلف و رقابتهای متعدد بین مسکو و تهران، روسها و ایرانیها در حال توسعه روابط خود هستند. روسیه و ایران مشترکات زیادی دارند. آنها هر دو صادرکنندگان مهم انرژی هستند منافع عمیقی در قفقاز جنوبی دارند. هر دو مخالف سپر موشکی ناتو هستند و می‌خواهند امریکا و اروپا را از کنترل کریدورهای انرژی در حوزه دریای خزر بازدارند. مسکو و تهران همچنین متحدان مشابهی دارند از جمله ارمنستان، تاجیکستان، بلاروس و سوریه و ونزوئلا. با این وجود مهمتر از همه، هر دو جمهوری، اهداف ژئواستراتژیک مهم واشنگتن هستند. با ورود و پیوستن چین، فدراسیون روسیه و ایران، آنها به‌عنوان متحدان و شرکای همدیگر در نظر گرفته شده‌اند. هر سه با هم مانع بزرگی در مقابل امریکا می‌باشند. آنها یک ائتلاف سه‌گانه‌ای را تشکیل می‌دهند که در کانون مرکزی ائتلاف اوراسیا قرار دارد و در برابر پیشروی و حمله واشنگتن و ناتو و نفوذ آن به اوراسیا و تلاش آن برای سلطه جهانی مقاومت می‌کنند. چینی‌ها اساساً در آسیای شرقی و اقیانوس آرام رو در روی امریکا ایستاده‌اند و ایرانیها در آسیای جنوب‌غربی جلوی امریکا ایستاده‌اند و روسها در اروپای شرقی و آسیای مرکزی جلوی پیشروی و نفوذ امریکا ایستاده‌اند. هر سه کشور با هم جلوی پیشروی و نفوذ امریکا به آسیای مرکزی را سد کرده‌اند و نگران و مراقب حضور نظامی ناتو و امریکا در افغانستان، خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز هستند. ایران یک محور ژئواستراتژیک است. تمام معادله ژئوپلیتیکی در اوراسیا بر مبنای مدار سیاسی ایران می‌چرخد. اگر ایران با ایالات متحده امریکا متحد شود و خصم مسکو و پکن شود می‌تواند به‌طور جدی روسیه و چین را بی‌ثبات کند و هر دو کشور را ویران نماید. به علت اینکه ایران دروازه تجزیه و درهم شکستن روسیه در قفقاز و آسیای مرکزی است. در چنین سناریویی، روسیه به‌عنوان یک کریدور انرژی، دگرگون و سرنگون خواهد شد و وقتی واشنگتن پتانسیل ایران را به‌عنوان کانون انتقال انرژی حوزه دریای خزر را آزاد کند و از خطوط لوله نفتی ایران حمایت کند روسیه به شدت صدمه خواهد دید. بخشی از موفقیت روسها به‌عنوان مسیر ترانزیتی انرژی به علت تلاشهای امریکا برای تضعیف ایران از طریق جلوگیری انرژی از سرزمین ایران است. روسها و عربستان در عمل موافق فشارهای اقتصادی و روابط خصمانه ایران و امریکا هستند، تا ایران وارد ائتلاف غربی‌ها نشوند و از این طریق منافع روسها و عربستان و نقش‌آفرینی آنها نیز حفظ شود و صدمه نبیند. اگر ایران جبهه و جهت‌گیری خود را تغییر دهد،

اقتصاد و امنیت ملی چین از ناحیه دو کشور تهدید می‌شود. چون امنیت انرژی چین به‌طور مستقیم تهدید می‌شود. زیرا ذخایر انرژی ایران دیگر امن نخواهد بود و تابع منافع ژئوپلیتیکی امریکا خواهد بود. در صورتی که واشنگتن مسیرهای مستقیمی را به دریاهای آزاد از طریق ایران باز کند در آن صورت حتی آسیای مرکزی مدار خود را تغییر خواهد داد. از این رو، هم روسیه و هم چین خواهان یک ائتلاف راهبردی با ایران به‌عنوان ابزار ایجاد مانع و جلوگیری از پیش روی و نفوذ ژئوپلیتیکی واشنگتن هستند. سنگر و قلعه مستحکم اوراسیا بدون ایران فرو خواهد ریخت. به همین دلیل است که روسیه و چین هرگز نمی‌توانند با آغاز جنگ علیه ایران موافقت کنند. اگر واشنگتن ایران را به کشور وابسته و موکل خود تبدیل کند در آن صورت چین و روسیه در معرض تهدید قرا خواهند گرفت. همانطور که تنش بین ایرانیها و امریکاییها گسترش می‌یابد روابط ایران و مسکو و چین مستحکم‌تر می‌شود و ایران بیش از پیش وارد اردوگاه مسکو و چین می‌شود. روسها و چینی‌ها به اتحادیه اروپا هشدار دادند از اینکه ابزار دست واشنگتن باشند پرهیز کنند زیرا آنها با همراهی با امریکا برای تحریم ایران، به خود صدمه می‌زنند (Nazemroaya, 2013,3-5). ژوبینیو برژینسکی چنین به تحلیل راهبردها و تاکتیکهای سیاست خارجی امریکا در برابر روسیه، چین و ایران می‌پردازد و به دولت‌مردان امریکا اینچنین تجویز می‌کند که: اگر فضای میانه (روسیه و اتحاد جماهیر شوروی سابق) مانع پیشروی غرب را بگیرد (اتحادیه اروپا و امریکا) می‌تواند به یک بازیگر و ساختار بسیار قدرتمند واحد تبدیل شود و هم می‌تواند بر جنوب این منطقه یعنی خاورمیانه مسلط شود. یک ائتلافی را با بازیگر اصلی شرق یعنی چین شکل دهد. در آن صورت برتری و موقعیت امریکا در اوراسیا به شدت رو به افول خواهد رفت و زیان جدی خواهد دید. پوتین می‌گوید ائتلاف امریکا و بریتانیا وارد یک پروژه جاه‌طلبانه برای کنترل منابع انرژی جهانی شده‌اند. اقدامات آنها منجر به یک‌سری از واکنشهای سخت و پیچیده از سوی ائتلاف اوراسیا محور شده است که آماده می‌شوند تا محور امریکا-انگلیس را به چالش بکشانند. ما امروز شاهد استفاده نامحدود از زور به‌ویژه زور نظامی در روابط بین‌الملل هستیم. زوری و فشارهایی که جهان را به درون درگیریهایی دائمی فرومی‌برد. ما شاهد اهانت روزافزون به اصول اساسی حقوق بین‌الملل هستیم یک کشور اولین و پیشروترین کشوری است که پای خود را از مرزهای ملی خود بیش از حد بیرون گذاشته است و آن کشور امریکاست. ترس روسیه و چین از محاصره شدن آنها را کنار هم گرد آورده است.

این تصادفی نیست که در همان سالی که ناتو یوگسلاوی را بمباران کرد رئیس جمهور چین جیانگ زمین و یلتسین یک اعلامیه مشترکی در اجلاس تاریخی خود در دسامبر ۱۹۹۹ منتشر کردند و اعلام کردند که چین و روسیه با هم متحد می‌شوند و در مقابل نظم نوین جهانی به شدت مقاومت خواهند کرد. آنها اعلام کردند که مخالف تحمیل جهانی یک دولت سلطه‌گر واحد در جهان هستند. جیانگ زمین و یلتسین اعلام کردند که همه کشورها باید به صورت برابر با آنها رفتار شود و بهره‌مند از امنیت باشند و به حاکمیت یکدیگر نیز احترام بگذارند (Nazemroaya, 2012, 248-270). در ۲۴ جولای ۲۰۰۱، کمتر از دو ماه قبل از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، چین و روسیه پیمان همسایگی خوب و همکاری دوستانه را امضا کردند. اخیراً پیمان دفاعی دوجانبه را بر علیه امریکا و ناتو را امضا کردند. پیمان نظامی سازمان همکاری شانگهای همین فرمت نرم را دنبال می‌کند. بند ۱۲ پیمان دوجانبه چین و روسیه در سال ۲۰۰۱ می‌گوید که چین و روسیه با هم کار می‌کنند تا توازن استراتژیک جهانی را حفظ کنند. در نتیجه تلاش امریکا و انگلیس برای محاصره و نهایتاً تجزیه چین و روسیه، مسکو و پکن به هم ملحق شده و سازمان شانگهای در حال تکامل و شکل‌گیری در قلب اوراسیا به‌عنوان یک نهاد بین‌المللی قدرتمند است. اهداف اصلی سازمان همکاری‌های شانگهای در ذات خود دفاعی است. اهداف اقتصادی شانگهای یکپارچگی و وحدت اقتصادهای اوراسیا بر علیه حمله مالی و اقتصادی غرب و مقابله و دستکاری مثلث و ائتلاف سه‌گانه امریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن است. منشور شانگهای همچنین برای مبارزه با تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی ایجاد شد. فعالیتهای تروریستی، جنبشهای جدایی‌طلب و جنبشهای افراط‌گرا در روسیه، چین و آسیای مرکزی نیروهایی هستند که توسط انگلیس و امریکا پرورش، تغذیه مالی و تجهیز نظامی می‌شوند. گروههای افراط‌گرا و جدایی‌طلبی که کشورهای عضو شانگهای را بی‌ثبات کرده‌اند دارای دفاتری نیز در لندن هستند. ایران، هند، پاکستان، مغولستان همه اعضای ناظر شانگهای هستند. وضعیت ناظر این کشورها مانع همکاری سه‌جانبه میان روسیه، چین و ایران نمی‌شود. برژینسکی شکل‌گیری این ائتلاف اورآسیایی را تهدید برای برتری و سلطه جهانی امریکا می‌داند و معتقد است این ائتلاف خصم و ضدسلطه امریکاست که از ایران و روسیه و چین تشکیل شده است (Nazemroaya, 2014, 1-7).

آسیای مرکزی صحنه انقلابها و اقدامات گوناگون برای تغییر رژیمهای منطقه بوده است و این

انقلابها مورد حمایت غرب و بریتانیا بوده‌اند. انقلابهای مخملی شبیه انقلابهای نارجی در اوکراین و رُز در گرجستان به وجود آمدند. انقلابهای مخملی که توسط امریکا تامین مالی شدند در آسیای مرکزی ناکام ماندند، به استثنای قرقیزستان که با موفقیت جزئی با نام انقلاب لاله اتفاق افتاد. دولت امریکا از موانع ژئواستراتژیک مهمی در آسیای مرکزی رنج می‌برد همه رهبران آسیای مرکزی خود را از امریکا دور کرده‌اند. تلاشهای امریکا برای اعمال یک نقش هژمونیک در آسیای مرکزی نتیجه عکس داده است. انقلابهای تحت حمایت امریکا معکوس شده‌اند. رابطه میان ازبکستان و امریکا به شدت آسیب دیده است. در شروع نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، کریموف اغوا شد تا ازبکستان را وارد ائتلاف امریکا و انگلیس و ناتو نماید. حتی مدتی به روسیه بدگمان و از اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع خارج شد. اما سالها بعد دوباره جهت‌گیری خود را عوض کرد. ازبکستان کمتر در برابر روسیه آسیب‌پذیر است و بزرگترین نیروی نظامی را در آسیای مرکزی دارد. این کشور همچنین مانورهای نظامی با سربازان ناتو در ازبکستان برگزار کرد، و همانند گرجستان در قفقاز به شدت نظامی شد. امریکا کمکهای مالی زیادی به ازبکستان برای ضربه به کرملین در آسیای مرکزی ارائه کرد و همچنین آموزشهای لازم را به نیروهای ازبکی ارائه نمود. بعد از آغاز جنگ جهانی علیه ترور، فوراً ازبکستان پایگاههای خود و تجهیزات نظامی خود را در اختیار امریکا قرار داد. ماه عسل روابط میان ازبکستان و ائتلاف امریکا انگلیس وقتی که واشنگتن و لندن تلاش کردند تا اسلام کریموف را از قدرت برکنار کنند تمام شد. اما تلاش آنها ناکام ماند و یک تغییری در ائتلافهای ژئوپلیتیکی ایجاد شد. رویدادهای غم‌انگیز اندیجان در سال ۲۰۰۵ نقطه جدایی ازبکستان و ائتلاف امریکا - انگلیس بود. مردم اندیجان با تلاش امریکا و ناتو بر علیه رئیس جمهور ازبکستان تظاهرات کردند و با مشت آهنین دولت کریموف مواجه شدند و افراد زیادی جان خود را از دست دادند. بار دیگر ازبکستان به سازمان کشورهای مشترک‌المنافع بازگشت و با روسیه متحد شد و به کمک روسیه و ایران تلاش می‌کند مانع نفوذ ناتو و امریکا در آسیای مرکزی شوند. برخلاف ازبکستان، قرقیزستان به امریکا اجازه داد تا از پایگاه هوایی ماناس استفاده کند.

ابعاد جریان‌ات تکفیری و تروریستی

رهبران سکولار جمهوری‌های آسیای مرکزی گروه‌های اسلامی را سرکوب کردند. رادیکالیزه شدن گروه‌های اسلامی از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آسیای مرکزی مشاهده شده است. فعالیت گروه‌های رادیکال اسلامی بعد از جنگ افغانستان تشدید شده است. افغانستان یک مکان مناسب برای فعالیت برخی از گروه‌های اسلامی رادیکال بوده است. همانطور که ترکر (۲۰۱۱: ۵۵) می‌گوید اسلام رادیکال در عصر پس از ۱۱ سپتامبر در کانون تصمیم‌گیران سیاسی قرار گرفت. در ضمن، عوامل دیگر که در شکل‌گیری و تقویت اسلام رادیکال نقش داشته است فضا و جو سیاسی سرکوبگرانه و سیاست‌های اقتدارطلبانه و تمامیت‌خواه جمهوری‌های آسیای مرکزی بوده است. این امر امروز ثابت شده است که در زمان حاکمیت شوروی، مساجد کلاً تعطیل و بسته شدند و تخریب شدند. بدون شک، تمامیت‌خواهی و اقتدارطلبی شوروی آداب و رسوم و آیین اسلامی را سرکوب کرد. به علاوه از ارتباط و تعامل آنها با مراکز مهم تمدن اسلامی نیز منع و جلوگیری شد. در حقیقت، بعد از استقلال جمهوری‌های شوروی، کشورهای آسیای مرکزی از جریان اصلی اسلام عقب افتادند. هویت مهمترین سوال در اذهان و روحيات مردم است. خصوصاً، رژیم‌های سیاسی در ازبکستان و تاجیکستان در حال مدیریت و کنترل جمعیت‌های جوان و فعال مذهبی هستند. ماتویوا (۲۰۰۹: ۱۱۰۳) می‌گوید که این حالت، محصول دودمان شوروی است، زیرا شوروی و نیروهای آن به شدت مذهب را کنترل می‌کردند. این مهم است که یادآوری کنیم که مذهب به‌عنوان یک مسئله یا معضل امنیتی توسط نخبگان حاکم آسیای مرکزی دیده شده است. سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم‌های مستبد و اقتدارگرای آسیای مرکزی نتوانستند موفق بشوند اسلام را حذف کنند. اسلام به‌عنوان مهم‌ترین بخش هویت در نظر گرفته شده است. علاوه بر این، بعد از عقب‌نشینی شوروی، مردم جمهوری‌های آسیای مرکزی تلاش کردند تا خلاء هویتی را با اسلام پر کنند. تدگور (۱۹۷۰) بر این نکته تأکید داشت که بیداری اسلامی و نیز اسلام سیاسی بیانگر واکنش به شهرنشینی سریع، بیکاری، فقر، توزیع نابرابر درآمد و نخبگان فاسد می‌باشد. رهبران سکولار کشورهای آسیای مرکزی تلاش کرده‌اند با هر نوع اسلام‌گرایی مقابله کنند. این امر مشخص و بدیهی است که گروه‌های افراط‌گرا در مخالفت با حاکمان مستبد و تمامیت‌خواه ظهور یافتند (Çağla Gül Yesevi, 2013, 3).

چندین حادثه بمب‌گذاری و حملات دیگر تروریستی در سال ۲۰۱۱ در قزاقستان رخ داد. علاوه بر اواخر دسامبر ۲۰۱۱، کارکنان بخش انرژی در می ۲۰۱۱ مورد حمله قرار گرفتند. برخی از گروههای تروریستی به دولت خسارت زدند و ساختمانهای دولتی را تخریب و با دولت و پلیس در منطقه مانگیستان قزاقستان درگیر شدند. این حملات منجر به ۱۶ کشته و دوازده زخمی شد. این شورشها و قیامها با شلیک پلیس به تظاهرکنندگان تشدید گردید. اعتراضات و خشونت همچنین به سایر مناطق گسترش یافت. در یک جلسه با پلیس در ۱۲ جولای ۲۰۱۲، رئیس جمهور، نظربایف از نیروهای پلیس برای عدم انجام اقدامات پیشگیرانه بر علیه تروریسم انتقاد کرد و اعلام کرد که بیش از ۱۰۰ جنایت توسط تروریستها در طی سالهای ۲۰۱۱-۲۰۱۲ در قزاقستان انجام شده است. وی گفت ما پذیرفتیم که گروههای رادیکال و افراطی در حال اعمال فشارهای متعدد به دولت و جامعه هستند. گروههای تندرو در جولای ۱۹۹۹ با تشکیل گروههای چریکی چند روستا و پادگان را تصرف کردند. گروههای اسلامی خواهان ایجاد یک دولت اسلامی در جنوب قرقیزستان هستند و از این منطقه به عنوان یک سکوی پرش برای جهاد در ازبکستان استفاده می‌کنند. با کمک قزاقها و ازبکها، نیروهای قرقزستان آنها را در اکتبر ۱۹۹۹ بیرون کردند. در سال ۲۰۰۰ نیز گروههای اسلامی در قرقزستان و ازبکستان نیز مجدد شورش کردند. مجدد آنها شکست خوردند. جنبش اسلامی ازبکستان و حزب التحریر از جمله احزابی هستند که برای توسعه سیاسی، آزادی مذهبی و اجرای احکام اسلامی در قرقیزستان و ازبکستان تلاش می‌کنند. تنشهای عمیق و بسیار گسترده بین قوم قرقیز و ازبکها در جنوب قرقزستان نیز در ۱۰ و ۱۱ ژوئن ۲۰۱۰ به وجود آمد. قوم قرقیز عمده نارضایتی و شکایت آنها این است که ازبکها بخش تجارت و بازرگانی را در اختیار گرفته‌اند و از طرف دیگر ازبکها می‌گویند آنها از فرایند سیاسی کنار گذاشته شده‌اند. بسیاری از حامیان باقیف در جنوب معتقدند که ازبکها از مخالفان آنها حمایت می‌کنند. جنگ ویرخورد در طی چند روز منجر به کشته شدن ۴۲۶ نفر گردید (۲۷۶ ازبک و ۱۰۵ قرقیز)، و بیش از ۲۰۰۰ نفر نیز زخمی شدند (Nichol, 2014, 17-47). خشونت همچنین منجر به یک موج عظیم ۴۰۰۰۰۰ نفری آوارگان شد. همچنین هزاران خانه و شغل در Osh و جلال‌آباد ویران شد. بعد از برخی تردیدها، دولت ازبک به ۹۰ هزار از آوران ازبک خود اجازه داد تا در اردوگاههای موقتی در ازبکستان سکونت کنند. در ۱۰ ژانویه ۲۰۱۱، کمیسیون قرقیز یافته‌های خود را درباره دلایل خشونت و شورش در ژوئن سال ۲۰۱۰ در جنوب قرقیزستان منتشر کرد. در این گزارش،

افراط‌گرایان ازبک و برخی از حامیان رئیس‌جمهور سابق یعنی قربانف باقیف برای تشدید و ترویج خشونت‌ها مورد سرزنش قرار گرفتند. اما کمیسیون بین‌المللی آسیای مرکزی در گزارش خود اعلام کرد که دولت محلی قرقیزستان در تامین امنیت کوتاهی کرده و نتوانسته امنیت کافی را فراهم کند و جلوی تنش‌ها را بگیرد یا تأثیرات خشونت را به حداقل برساند. همچنین اعلام کردند که نیروهای امنیتی به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در این خشونت همدست بودند. تاجیکستان در سپتامبر ۱۹۹۲، ائتلاف شکننده‌ای از ملی‌گرایان، احزاب اسلام‌گرا و داخلی را تشکیل و گروه‌های مختلف سعی کردند قدرت را بدست گیرند. نخبگان منطقه‌ای کولبی و کوچتی که به ترتیب مورد حمایت روس‌ها و ازبک‌ها بودند یک حمله و تعرض را علیه همدیگر انجام دادند که تا سال ۱۹۹۲ ۲۰ تا ۴۰ هزار تلفات برجای گذاشتند و حدود ۸۰۰۰۰۰ نفر آواره و بی‌خانمان، و حدود ۸۰۰۰۰۰ نفر از آنها به افغانستان فرار کردند. شورای امنیت هیاتی از ناظران خود را در دسامبر ۱۹۹۴ به تاجیکستان فرستاد و در ژوئن ۱۹۹۷، رئیس‌جمهور تاجیکستان رحمانف و رهبر شورشیان آقای سیدعبدالله نوری توافقنامه صلح امضا کردند. لذا این برخوردها و جنگ‌های داخلی همچنان امنیت دولتهای مردم منطقه را تهدید می‌کند و به نوعی اغلب این کشورها درگیر آنها هستند. در اوایل سپتامبر ۲۰۱۰ بمب‌گذاریهای اتحاری در تاجیکستان تلفاتی زیادی نیز به‌وجود آورد (Nichol, 2014, 17-47). مبارزان اسلامی و جنبش اسلام‌گرای تاجیکستان همچنین در حال مبارزات پراکنده برای تحقق اهداف خود و تامین حقوق خود در این کشور هستند. ناپایداری‌ها علاوه بر دره رشت و کشته شدن بسیاری از نیروهای پلیس و اسلام‌گرا، در منطقه کوهستای بداخشان نیز در سال ۲۰۱۲ نیز ادامه داشته است. در ۲ ژولای ۲۰۱۲، مقام امنیتی تاجیکستان، ژنرال عبدالله نظرف در نزدیک شهر خوروج، پایتخت منطقه خودمختار و کوهستانی بداخشان در شرق تاجیکستان کشته شد. طبق بسیاری از منابع اطلاعاتی، این منطقه، نقطه اصلی ترانزیت مواد مخدر و کالاهای دیگری است که از افغانستان قاچاق می‌شوند و نیز محل تبادل اسلحه و پولهایی است که توسط گروه‌های مختلف در افغانستان و تاجیکستان تبادل و قاچاق می‌شوند. دولت برای تسلیم کردن گروه‌های مجرم محلی به این منطقه لشکرکشی کرد دولت تاجیکستان معتقد است که جنایتکاران تحت رهبری تالیب ایمبکف در منطقه ایشخویم که هم مرز افغانستان هست هستند. بسیاری از ناظران ادعا و توجیحات دولت تاجیکستان را برای نحوه برخورد خود با حوادث منطقه خوروج یا کوراج را زیر سوال بردند. مقامات رسمی در ازبکستان معتقدند که این کشور در برابر

اسلام‌گرایان آسیب‌پذیر هستند و می‌گویند آنها در جبهه مقدم مبارزه با تهدید اسلام‌گرایان هستند. گفته می‌شود هزاران نفر از اسلام‌گرایان زندانی شده‌اند و بسیاری از مساجد این کشور تعطیل و بسته شده‌اند. انفجارها و بمبگذاری‌های مختلفی در فوریه ۱۹۹۹ در تاشکند صورت گرفت و گفته می‌شود به کشته شدن بیش از ۲۸ نفر و زخمی شدن ۳۵۱ نفر انجامیده است. بعد از این حوادث، مخالفان سیاسی بسیاری به اتهام کودتا و براندازی دستگیر شده‌اند. در سال ۲۰۰۰ معاون رهبر حزب اسلامی ازبکستان آقای تاهیر یولداسف و نعمان جینی حکم محکومیت اعدام دریافت کردند. سالک یا سولک به ۵ و ۱۵ سال زندان محکوم شدند. این درحالی است که گروه‌های اسلام‌گران و مقامات ارشد آن دست داشتن در این بمبگذاری‌ها را به شدت رد کردند (swanstrom and at all, 2012, 8-19). البته در اینکه برخی از این گروه‌های اسلام‌تندرو مثل گروه جهادی ازبکستان یا آی‌جی‌جی با طالبان و پاکستان قزاقستان همدست هستند شکی نیست. اما نمی‌توان تمام فعالیت اسلام‌گرایان را به این بهانه محکوم کرد و آنها را متهم به همکاری با طالبان و اعمال تروریستی نمود. مسلمانان منطقه برای تحقق حقوق حقه خود و مبارزه با ارتداد و اشغالگران امریکایی و صهیونیستی در این منطقه فعالیت می‌کنند. ولی امریکا، رژیم صهیونیستی و دولت‌های وابسته منطقه به شدت مانع فعالیت گروه‌های سیاسی و به‌خصوص اسلام‌گرایان می‌شوند. با توجه به اطلاعات موجود در منابع آشکار، حداقل هفت سال است که آمریکا با اهداف مذکور، از وجود یکی از بازیگران بزرگ غیردولتی منطقه یعنی «حرکت اسلامی ازبکستان» استفاده می‌کند. بدون ورود به چگونگی ساختار پیچیده حرکت اسلامی ازبکستان، مایلم به این نکته اشاره داشته باشم که شبه‌نظامیان یکی از جناح‌های این حرکت دارای پایگاه‌های خود در «بداخشان» افغانستان بوده ضمن این که در چند استان شمالی این کشور قرارگاه‌ها و اردوگاه‌های آموزشی در اختیار دارند و از حامیان بانفوذی در کابل (زیرساخت‌های ارتباطی و صدور اسناد قانونی برای تردد به جمهوری‌های آسیای مرکزی) و کانال‌های تأمین مالی از طریق کشورهای عربی برخوردار بوده و به طور غیرمستقیم با ساختارهایی مرتبط می‌باشند که تحت کنترل سازمان «سیا» قرار دارند (علوی‌زاده، ۱۳۹۳: ۱-۲).

دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری جریان‌های رادیکال و تکفیری

مسلمانان آسیای مرکزی طی سال‌های پس از استقلال به‌گونه‌ای محدود با اسلام آشنا شدند. این وضعیت در فضایی شکل گرفت که دولت‌های این منطقه تلاش کردند تنها از رهبران و روحانیونی که به مشروعیت رژیم‌شان کمک می‌کنند، حمایت کرده و دین جنبه کاملاً دولتی بخود گرفت و از اصول اساسی و اولیه خود دور ماند. در این شکل از اسلام، تنها روحانیونی که توسط دولت تائید شوند، حق لباس پوشیدن دارند. تشکیل جلسات مذهبی بدون اجازه دولت ممنوع است، اشاعه عقاید مذهبی خلاف چارچوب دولت از ۱۵ تا ۲۰ سال حبس دارد. نصب بلندگو در مساجد ممنوع و ورود افراد زیر ۱۸ سال به مساجد جرم بوده و در کل هر آن چیزی که خارج از چارچوب دین مورد تعریف دولت، قرار گیرد، تحت پیگرد قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر، سیر غلط رویکرد دولت‌ها به اسلام و محدود کردن آن به منافع هیئت حاکمه، موجب شد طیف خاصی از طرفداران اسلام که امکانی نیز برای کسب مشروع قدرت برای خود تصور نمی‌کردند، روند رادیکالی به خود گرفته و خواهان سرنگونی رژیم‌های آسیای مرکزی و برپایی حکومت اسلامی به شیوه خلفای راشدین و اجرای شریعت از جهت بسته بودن حضور مشروع آنان در فضای سیاسی جامعه شوند. اما سوال اینجاست چرا آنان از راه‌های متعدد کسب قدرت، شیوه رادیکالی را برگزیدند و خواستار پیاده‌سازی الگوی خلافت شدند. پرسش این پاسخ را بایستی در آموزه‌های تنها الگوی رایج که از دهه ۱۹۷۰ فعالیت خود را در منطقه آغاز کرده بود، جستجو کرد. وهابیت در سال‌های پس از فروپاشی شوروی با استفاده از خلا هویتی ناشی از ۷۰ سال سلطه کمونیسم توانست زمینه ارائه الگویی افراطی، به‌عنوان تنها راه مبارزه با الگوی دین دولتی را اشاعه بخشیده و زمینه ظهور و بروز جریان‌های تاثیرگذاری مانند جنبش اسلامی ازبکستان، حزب التحریر، جنبش اکرمیه، اتحاد خوراسان، جنبش ترکمنستان شرقی و چندین و چند گروه دیگر افراط‌گرا را مهیا کند. بروز نبودن تعالیم عالمان حنفی در آسیای مرکزی، خانوادگی و محلی بودن حوزه‌های علمی و مذهبی حنفیت، اختلاف و تفرقه میان روحانیت سنتی و روشنفکران دینی جدید، ناآگاهی مردم و مسئولان از تعالیم و اصول اولیه مسلمانی، مخالفت با صوفیان و صوفی‌گری در آسیای مرکزی و عدم آگاهی روحانیون و دولت‌های آسیای مرکزی از اسلام از جمله زمینه‌ها و دلایل دیگر شکل‌گیری جریان‌های انحرافی

و رادیکال در آسیای مرکزی است (علوی زاده، ۱۳۹۳: ۱-۲).

شاهدی بر ادعای درباری شدن دین، ادعای عدم ضدیت با صهیونیست‌ها از سوی مفتیان ازبکستان است. یعنی درست پس از گرایش ازبکستان به سمت غرب و بهبود روابط تجاری با همپیمانان آمریکا از جمله اسرائیل، مفتیانی که به‌طور مستقیم از طرف دولت و شخص رئیس جمهوری انتخاب می‌شوند، با ادعای کمک مسلمانان در صدر اسلام به یهودیت، خواستار پرهیز از ضدیت و مقابله مسلمانان با اقدامات صهیونیست‌ها می‌شوند. این نوع نگاه به دین، حتی در قرقیزستان که از آن به‌عنوان مهد دموکراسی آسیای مرکزی یاد می‌شود نیز موجود است. در این کشور نیز مفتیان دینی تنها پاسخگوی دولت بوده و از ضرورت آموزش هر گونه اصول اسلامی که منفعتی برای جریان هیئت حاکمه نداشته باشد، پرهیز می‌کنند و بسیاری از سوالات دینی را بی‌پاسخ می‌گذارند. در این فضای غیر رقابتی، مروجان سلفی‌گری با شناخت نیاز مخاطبان خود و با سرمایه‌گذاری کلان عربستان و با استفاده از تکنولوژی‌های بروز و جلب مالی و انگیزشی جوانان، به زمینه چینی اهداف خود پرداخته و اوضاع را به سمت بحران خود ساخته به پیش می‌برند. در همین رابطه «محمی الدین کبیری» رئیس حزب نهضت اسلامی تاجیکستان نیز معتقد است که نفوذ سلفی‌گری در کشورهای آسیای مرکزی نتیجه سیاست‌های ناکام دولت در زمینه‌های دینی و بخصوص ناکارایی روحانیت رسمی در پاسخ گفتن به نیازهای رو به افزایش مردم است. به‌ویژه جوانان به‌دنبال دریافت پاسخ به سوالات روزمره خود در زمینه‌های مختلف و از جمله مذهبی هستند و چون ساختارهای رسمی دینی قادر به ارائه پاسخ مناسب در این زمینه‌ها نیستند، آن‌ها به‌دنبال گزینه‌های دیگری می‌روند که گروه‌های مذهبی افراطی از این موقعیت بهره‌برداری می‌کنند. به عبارت دیگر می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که رشد اسلام تندرو، در پاسخ به اوضاع آشفته اقتصادی - اجتماعی (دینی) کشورهای منطقه است. یعنی گروه‌های مذهبی افراطی با توجه به خلاء مذهبی ناشی از نگاه خاص حاکمان به قدرت، جمهوری‌های آسیای مرکزی را مکان مناسبی برای تبلیغ افکار و عقاید خویش دیدند و به سادگی در این منطقه نفوذ کردند و تاکنون نیز موفق به جذب اقلیتی تاثیرگذار در روند تحولات نیز شده‌اند (Nichol, 2014, 17-47).

حرکت اسلامی ترکستان شرقی، حرکت اسلامی ازبکستان، لشکر طیبه، جماعت التبلیغ، سازمان تاجیکستان آزاد، حزب التحریر و جماعت انصار، جماعت سلفیها، حزب اکرمیه، اتحادیه جهاد

اسلامی، جیش‌المهدی در قرقیزستان از جمله گروه‌هایی هستند که در همین فضا رشد و نمو داشتند. در همین جهت، فتنه اخیر داعش در عراق و سوریه و ارتکاب انواع خشونت‌های تروریستی و همچنین سرازیر شدن دامنه این خشونت به مرزهای شمالی سوریه، زنگ خطر حضور این گروه را در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز گوشزد می‌کند. این احساس خطر وقتی بیشتر می‌شود که بدانیم گروه‌های افراطی در سایه حمایت‌های خارجی و سیاست‌های نادرست دولت‌های حاکم در این مناطق در سال‌های اخیر در این مناطق رشد داشته‌اند. نگاهی به اقدامات افراط‌گرایان در سال‌های اخیر همچنین نشان می‌دهد، گروه‌های تروریستی اکنون با مشاهده مدل داعش دیگر برای خود امکانی برای جذب در دایره قدرت متصور نیستند و بدنبال تشکیل امارتی خلافت‌گونه بوده و ضعف دولت در جذب آنان و عدم پاسخگویی به خواست‌های دینی مردمان، اکنون به مشکلی اساسی تبدیل یافته که خروج از تبعات آنرا برای حاکمیت‌های آسیای مرکزی مشکل‌تر از گذشته شده است. در نهایت اینکه، فقدان سیاست‌های دموکراتیک به معنای عدم اجازه مشارکت مردم، نبود فعالیت سازمان‌های غیردولتی معتبر و فقدان آزادی دینی، اکنون باعث گشته، هزاران جوان هویت‌طلب برای جذب در گروه‌های افراطی ترغیب شوند و همگان منتظر جرقه‌ای باشند تا با هجوم به پشت درهای قدرت، شکلی از حکومت را عرضه دارند که سال‌ها سلفیت و وهابیت به‌عنوان بدیلی برای اسلام دولتی در گوش آنان نواخته و اکنون شاید این نوع شکل حکومت‌داری در مسلمانان تندرو نهادینه شده باشد و باید منتظر اثرات آن نیز بود (علوی‌زاده، ۱۳۹۳: ۱-۲).

این گروه هدف ایجاد کانون‌های تنش در مرزهای تاجیکستان و قرقیزستان با ازبکستان را دنبال کرده و یک نوع تهدید دائمی برای دولت تاشکند و سایر دولتهای منطقه به‌شمار می‌رود تا از این طریق بتواند آن را همیشه در حوزه نفوذ آمریکا نگاه دارد. همراه با این هدف، بخشی از شبه‌نظامیان متعلق به این حرکت را برای انجام فعالیت‌های تبلیغاتی، جذب طرفداران و اقدامات خرابکارانه برای بی‌ثبات کردن قزاقستان و قرقیزستان نیز آماده می‌کنند. همین‌طور زمینه بالقوه‌ای برای ایجاد «بی‌ثباتی قابل کنترل» فراهم می‌شود که از آن با توجه به شرایط خاص سیاسی و به منظور تشدید فشار بر روی هر یک از دولت‌های منطقه که در «وضع بحرانی» قرار گرفته است، بهره‌برداری صورت می‌گیرد تا از این طریق بتوان آنها را وادار به اتخاذ تصمیمات موردنظر در ازای مهار بحران کرد. در شرایط موجود، آمریکا علاقمند ورود شبه‌نظامیان حرکت اسلامی به

ازبکستان نبوده، بلکه از آن می‌خواهد به عنوان تهدید ثابت در برابر اسلام کریم‌اف استفاده و کسب امتیاز کند. به این منظور اتباع قزاقی و قرقیزی به این حرکت پذیرفته شده و بعد از سپری کردن مرحله آمادگی به کشورهای خود برمی‌گردند تا اقدام به جذب طرفداران و فعالیت‌های خرابکارانه کنند. این در حالی است که آن‌ها خود را نه شبه‌نظامی حرکت اسلامی ازبکستان بلکه، اعضای «لشکر قزاقستان» و «لشکر قرقیزستان» معرفی می‌کنند، هرچند باز هم مدیریت آن‌ها با اعضای باسابقه ازبک‌تبار این حرکت می‌باشد. در حال حاضر تعدادی از دیگر بازیگران غیردولتی به نوعی در نقش ابزار به اصطلاح «کمربند امنیتی ازبکستان» در افغانستان قرار گرفته‌اند که این امر بدون همکاری فعال آمریکا امکان‌پذیر نیست. اطلاعاتی وجود دارد که براساس آن گروه مسلح سرهنگ «محمود خدای‌بردیف» که سال‌ها پیش از تاجیکستان فرار کرده و در ازبکستان مستقر می‌باشد، برای انجام عملیات‌های احتمالی علیه شبه‌نظامیان تاجیک در استان «بلخ» افغانستان آماده می‌شوند. همزمان احتمال اقداماتی در راستای ایجاد هرج و مرج در تاجیکستان و مشخصاً در منطقه «خجند» این کشور وجود دارد. منابع آگاه احتمال تحقق چنین اتفاقاتی را رد نمی‌کنند. چنانچه در این دو منطقه قدرت شبه‌نظامیان حاکم شود، از نظر تاشکند مانعی بر سر راه طالبان گذاشته خواهد شد ولی برای آمریکا نقش مناطق جدید تنش را خواهد داشت که از آن سود خواهد برد. با توجه به نکات فوق، می‌توان این نتیجه را گرفت که بازیگران غیردولتی در حال تبدیل شدن به یک عنصر مهم در بازی بزرگ در آسیای مرکزی هستند که ضمن سرمایه‌گذاری نه چندان قابل توجهی، باز هم نتیجه مطلوبی به بار خواهند آورد (swanstrom and at all, 2012, 8-19). امروز نیروهای داعش با دریافت پول و سرمایه از خارج به پخش ایدئولوژی خطرناک و غیراسلامی تکفیری در میان مسلمانان کشورهای شوروی سابق و از جمله آسیای مرکزی مشغول هستند. عدم آگاهی بخش زیادی از مردم از مذهب و اعتقادات اصیل خود زمینه برای نفوذ اندیشه و دیدگاه‌های بیگانه و انحرافی را فراهم کرده است. یکی از دلایل عمده پیوستن جوانان منطقه به این گروه‌ها عدم وجود معرفت لازم از اسلام و ارزش‌های واقعی مذهبی خود است. طبق اعلام موجود برای «خلافت‌نشینی» در آسیای مرکزی نیز مناطقی در نظر گرفته شده و امرایی نیز مشخص شده است که به میزان فراهم شدن شرایط خود را مطرح خواهند کرد.

نتیجه‌گیری

پنج مرحله مختلف یکپارچگی منطقه‌ای عبارتند از تشکیل یک ناحیه یا منطقه آزاد تجاری، دوم اتحادیه گمرکی و سوم بازار مشترک، چهارم اتحادیه اقتصادی و پنجم اتحادیه سیاسی است. این مدل در فرایند یکپارچگی اروپا مورد استفاده قرار گرفت. سه پیش شرط یکپارچگی اقتصادی و سیاسی موفق عبارتند از: وجود ساختارهای اقتصادی مشابه و فرایند صنعتی‌سازی مشابه، وجود ایدئولوژیهای سیاسی و اجتماعی مشترک، اهداف سیاسی مشترک و نشان دادن اراده مشترک برای مصالحه از جمله این پیش شرطها است و پایداری سیاسی بلندمدت نیز یک پیش شرط برای غلبه بر دیدگاههای مختلف و متضاد در طول فرایند یکپارچه‌سازی است. امتناع از پیگیری اهداف و سیاستهای جاه‌طلبانه یا بلندپروازانه و نیز سیاستهای بلندپروازانه توسعه نیز از جمله این پیش شرطها است. آسیای مرکزی و اوکراین در بین صحنه‌های عملیاتی اوراسیا، جایی است که احتمال وقوع درگیریهای نظامی بین روسیه با آمریکا و اروپا وجود دارد و علت آن هم موقعیت ژئواستراتژیک و نقش کانونی آن در اتصال اوراسیا، تامین بخش مهمی از منابع انرژی جهان و اهمیت ایدئولوژیکی و فرهنگی این منطقه است. چون این منطقه جایی است که فاصله جغرافیایی رویارویی قدرتها به حداقل خود می‌رسد. از این نظر، تحولات اوراسیا در این منطقه می‌تواند اهمیت ویژه‌ای داشته باشد. حضور اسرائیل و آمریکا در طرحهای اقتصادی از جمله نفت و گاز، علایق و منافع روسیه در احیای سلطه مجدد بر مناطق قفقاز و آسیای مرکزی، تشدید بحران در روابط روسیه و غرب و ناتو، خواه ناخواه بر ثبات و توسعه کشورهای منطقه آسیای مرکزی تاثیر می‌گذارد و چشم‌انداز بی‌ثباتی و ناامنی را برای این منطقه پدیدار ساخته است. عوامل داخلی نظیر معضلات اجتماعی، تروریسم و احتمال گسترش فعالیتهای تروریستی داعش در این منطقه و ایجاد بی‌ثباتی فراگیر و به تبع آن، دخالت آمریکا در منطقه، عدم توسعه سیاسی، بالا بودن میزان جرم و جنایت و قاچاق موادمخدر و انسان به علت فقر و عدم توسعه سیاسی، معضلات شدید زیست محیطی و مداخلات آمریکا و ناتو در منطقه نیز همگی موانع جدی در پیش‌روی وحدت و همگرایی در منطقه هستند.

برای درک مسئله چرایی همراهی آسیای مرکزی با جریان افراط‌طلبی بایستی گفت طی سالهای اخیر، در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش اسلامی در حوزه کشورهای آسیای مرکزی کسانی بر مسند کرسی آموزش نشسته‌اند که خود دانش آموخته مراکز آموزشی در عربستان، اردن، پاکستان، قطر و کویت بودند به طوری که بیش از ۵۰ درصد معلمان حوزه دینی در قرقیزستان از کشورهای عربی

فارغ‌التحصیل شده و حتی گفته می‌شود برخی از مراکز تعلیمی در کشورهای آسیای مرکزی با قطر به توافق رسیده‌اند که ضمن تعیین و انتصاب امام‌خطیبان جدید که سَنشان به صورت عمده بالای ۳۰ سال نخواهد بود، آنان در قطر دوره‌های آموزشی گذرانده و سپس در این کشورها مشغول به تدریس شوند. هدف جریان‌های تکفیری معرفی اسلام به‌عنوان دین خشونت است که باید علما و روشنفکران اسلامی با همکاری و همفکری به مبارزه جدی فکری با این جریان‌ها پردازند و در برابر خطرات آتی از ناحیه تکفیری‌ها مردم را آگاه سازند. وجود جریان‌های انحرافی، هدف مقابله با اسلام‌خواهی و نهضت بیداری مسلمانان را دنبال می‌کند. تاکید بر فرضیه عدم آگاهی از اصول اسلامی و تاثیر این مسئله برای تحرکات افراط‌گرایان در حالی است که شاید گفته شود، مسلمانان مناطق عراق و سوریه که اکنون درگیر بحران‌های افراطی‌گری شده‌اند، نیز آنچنانی که در منطقه آسیای مرکزی است، با اسلام و قواعد آن بیگانه نبوده، پس چرا این مناطق نیز درگیر بحران تشکیل خلافت اسلامی گشته است؟ در پاسخ به سوال فوق بایستی مجدداً تاکید کرد، جمع زمینه‌های گسترش افراط در منطقه آسیای مرکزی از قبیل، نحوه حکمرانی دولت‌ها، موقعیت ژئوپلیتیک منطقه، دارا بودن منابع انرژی، فضای نامساعد زندگی، ساختار قومی - قبیله‌ای، مسیر ترانزیت قاچاق مواد مخدر و... که در منطقه آسیای مرکزی وجود دارد، در کنار یکدیگر؛ این منطقه را به‌عنوان کانون مستعد بحران تعریف می‌کند. اتفاقی که شاید در بسیاری مناطق دیگر، همچون کشورهای خاورمیانه، کشورهای جنوب شرقی آسیا، شمال و مرکز آفریقا کمتر شاهد جمع شدن مجموع این عوامل باشیم (علوی‌زاده، ۱۳۹۳: ۲-۵).

عوامل داعش به صورت مستقیم و همچنین از طریق فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به جلب جوانان کشورهای آسیای مرکزی برای مشارکت در جنگ‌های علیه دولت سوریه و عراق مشغولند. بیعت علنی حرکت اسلامی ازبکستان با داعش حاکی از آن است که هرچند سایر گروه‌های افراطی منطقه اقدام به چنین کاری نکردند ولی عملاً پیرو خط تکفیری‌ها هستند. بنابراین، اتفاقی نبود که سال جاری در روز ملی ازبکستان در یکی از مناطق تاشکند برای مدتی پرچم داعش بر روی پلی نصب شد. حرکت‌ها و گروه‌های زیادی وجود دارند که از نظر جهان‌بینی و اعتقادات کاملاً همسوی با داعش هستند. این خطر برای امنیت کشورهای منطقه جدی است و راهکارهای مبارزه با آن نباید تنها محدود به نهادهای انتظامی و امنیتی باشد بلکه، باطل و غیراسلامی بودن ریشه‌های اقرار تکفیری‌ها از سوی علما و دانشمندان بانفوذ اسلامی منطقه بازگو شود.

کتاب‌شناسی

۱. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۰)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد، انتشارات پاپلی، صص: ۲۸-۵۰؛
۲. درخور، محمد؛ فرجی‌راد، عبدالرضا؛ میرهاشمی، علی (۱۳۹۲)، بحران آب و نتایج زیست محیطی آن در آسیای مرکزی، دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، ص: ۱؛
۳. صادقی، سیدشمس‌الدین (۱۳۹۲)، ایران و تعامل‌های اقتصادی سیاسی انرژی در آسیای مرکزی، دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، ص: ۱؛
۴. علوی‌زاده، محمد (۱۳۹۳)، چرا آسیای مرکزی کانون آینده بحران خواهد بود؟ صص: ۱-۵؛
۵. ملکوتیان، مصطفی؛ بازی غرب در اوکراین، یکشنبه، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۳، قابل دسترس در خبرگزاری فارس؛
۶. نیکویی، سیدامیر؛ بهمنش، حسین (۱۳۹۱)، بازیگران معرض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان، صص: ۳-۷؛
۷. واعظی، محمود (۱۳۹۲)، راهبردهای نوین رقابتی در آسیای مرکزی و قفقاز، صص: ۳-۴؛
8. BENIWAL, SURENDRA, (2010), Central Asia and the South Caucasus, PP:17-23;
9. Çağla Gül Yesevi, (2013), SECURITY THREATS IN CENTRAL ASIA, vol 5, NO2, p:3;
10. Kasymova, nazokat, (2014), ECONOMIC INTEGRATION FOR CENTRAL ASIA: PROBLEM DEFINITION, pp:1-6;
11. Nazemroaya, Mahdi Darius, (2013), The "Great Game" and the Conquest of Eurasia: Towards a World War III Scenario? pp:1-5;
12. NAZEMROAYA MAHDI DARIUS, (2012), The globalization of nato, pp:247-270;
13. Nazemroaya, Mahdi Darius, (2013), the Eurasian Triple Entente: Touch Iran in a War, You Will Hear Russia and China. pp:1-5;
14. NAZEMROAYA, Mahdi Darius, (2014), The Road To Moscow Goes Through Kiev: A Coup d'Etat That Threatens Russia, pp:1-5;
15. Nichol, jim, (2014), central Asia: regional developments and implications for u.s. interests, pp:17-47;
16. Swanstrom, niklas, and et all, (2012), a conflict and security analysis of central asia with a focus on Kyrgyzstan and Tajikistan, 8-19;
17. Tobias, Siegfried, (2012), potential implications of environmental change in central asia, pp:1-4;
18. United Nations Development Programme, (2014), Progress slowed by social exclusion and environmental vulnerabilities in developing countries of Europe & Central Asia, PP: 1-2;
19. ZIKIBAYEVA, AIGERIM (2012), WHAT DOES THE ARAB SPRING MEAN FOR RUSSIA, CENTRAL ASIA AND THE CAUCASUS, 8-21.